

## فصل ششم:



درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش

کارگاه متن پژوهی

گنج حکمت: به جوانمردی کوش

درس سیزدهم: خوان هشتم

کارگاه متن پژوهی

شعرخوانی: ای میهن!

## درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش، ص ۱۰۰

## چکیده داستان:

یکی از شورانگیزترین و غم آلوده ترین، داستان های شاهنامه فردوسی، سوگ سیاوش است. سیاوش **فرزند کاووس**، (بدل) **شاه خیره سر کیانی** (بدل) است که پس از زاده شدن، رستم او را به زابل برده، رسم پهلوانی، **فرهختگی** (فرهخته: فرد برخوردار از سطح بالای دانش و معرفت یا فرهنگ) و **رزم و بزم** (جنگ و جشن) بدو می آموزد. در بازگشت، سودابه، **همسر کاووس شاه**، (بدل) به سیاوش دل می بندد؛ اما او که **آزرم** (شرم و حیا) و حیا و پاکدامنی و **عفاف** (پرهیزکاری، پارسایی، رعایت اصول اخلاقی) آموخته است، تن به گناه نمی سپارد و به همین دلیل از سوی سودابه متهم می شود. سیاوش، برای اثبات بی گناهی خویش از میان آتش می گذرد و از این آزمایش، سرافراز بیرون می آید. پس از چندی، برای دور ماندن از وسوسه های سودابه و خیره سری های کی کاووس، داوطلبانه از جانب پدر برای جنگ با افراسیاب به سوی توران زمین می رود. افراسیاب گروگان هایی را به نزد او می فرستد و سیاوش آشتی را می پذیرد. از دیگر سو، کاووس از سیاوش می خواهد که گروگان ها را بکشد؛ اما سیاوش نمی پذیرد و به توران پناه می برد. در آنجا با جریره، دخت پیران ویسه (وزیر افراسیاب) و فرنگیس، دخت افراسیاب ازدواج می کند، از جریره، فرود و از فرنگیس، کیخسرو، زاده می شود. سیاوش دو شهر «گنگ دژ» و «سیاوش گرد» را در توران بنا می نهد. پس از چندی به تحریک گرسیوز، میانه سیاوش و افراسیاب به تیرگی می گراید و سرانجام، خون او در غربت و بی گناهی ریخته می شود.

۱- چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهد نماند نهران

**بازگردانی:** مشاور کی کاووس به او گفت: «غم پادشاه [از این رسوایی]، پنهان نخواهد ماند.»

**قلمرو زبانی و ادبی:** موبد: روحانی زردتشتی، مجازاً مشاور / شاه جهان: کاووس / سپهد: سردار و فرمانده سپاه، سپه سالار؛ در اینجا کاووس شاه جهان و نهران: جناس / درد سپهد: تهمت سودابه به سیاوش / درد: غم و اندوه / مصراع دوم مثل «ماه پشت ابر نمی ماند» را به ذهن متبادر می کند قالب: مثنوی // وزن: فعولن فعولن فعل (مقارب مثن محذوف) / سبک: خراسانی (انسانی)

۲- چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی

**بازگردانی:** اگر می خواهی حقیقت آشکار شود، باید آن ها را بیازمایی.

**قلمرو زبانی و ادبی:** منظور از گفت و گو حقیقت ماجرای سیاوش و سودابه است / سبوی: کوزه سفال / سنگ و سبوی: تضاد / سنگ بر سبوی زدن: کنایه از امتحان کردن

۳- که هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

**بازگردانی:** هر چند فرزند گرامی و ارجمند است؛ اما بد گمانی نسبت به او، شاه را آزرده خاطر خواهد کرد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** فرزند: سیاوش / دل: مجاز از «وجود» / اندیشه: بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر / گزند: آزرده گی، آزار

۴- وزین دختر شاه هاماوران پر اندیشه گشتی به دیگر کران

**بازگردانی:** از سوی دیگر، به خاطر دختر شاه هاماوران (سودابه) بسیار نگران شدی.

**قلمرو زبانی و ادبی:** وزین: و از این / هاماوران: نام سرزمین (احتمالاً یمن فعلی) / مضاف الیه مضاف الیه / دختر شاه هاماوران: سودابه / پراندیشه گشتن: کنایه از نگران شدن، مضطرب شدن / به دیگر کران: از طرف دیگر، از دیگر سو

**قلمرو فکری:** کی کاووس پس از این که شاه هاماوران را شکست می دهد، علاوه بر گرفتن باج و خراج، دخترش سودابه را نیز به همسری برمی گزیند.

۵- ز هر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را نباید گذشت

**بازگردانی:** حال که این ماجرا بر سر زبان ها افتاده، یکی از این دو نفر، باید از آتش بگذرد. (زمینه ملی حماسه)

**قلمرو زبانی و ادبی:** مصرع نخست کنایه از شایع شدن سخن است. // «هر» و «در»: جناس

۶- چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

**بازگردانی:** روزگار چنین مقرر داشته است که در عبور از آتش، به بی گناهان آسیب نمی رسد. (زمینه ملی حماسه)

**قلمرو زبانی و ادبی:** چرخ بلند: استعاره از آسمان (بلند: صفت مضاف الیه) // سوگند خوردن آسمان: تشخیص // بیت به این باور اساطیری

اشاره دارد که آتش بی گناهان را نمی سوزاند.

۷- جهاندار، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشاند

**بازگردانی:** کی کاووس، سودابه را فراخواند و او را با سیاوش روبه‌رو کرد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** جهاندار: کنایه از کی کاووس (صفت جانشین موصوف) // به گفتن نشاندن: کنایه از «رو به رو کردن»

۸- سرانجام گفت ایمن از هر دوان نگرده مرادل، نه روشن روان

**بازگردانی:** سرانجام گفت که دل و جان من از شما دو تن آسوده نمی‌شود. (هنوز نسبت به شما بد گمانم)

**قلمرو زبانی و ادبی:** هر دوان: سیاوش و سودابه // «را» در مصرع دوم: رای فک اضافه (مرادل=دل من)

۹- مگر کآتش تیز پیدا کند گنه کرده رازود رسوا کند

**بازگردانی:** (شاید/ امید است) آتش شعله‌ور، حقیقت را روشن کند و گناهکار را هرچه سریع‌تر رسوا کند (اشاره به باورها - زمینه ملی،)

**قلمرو زبانی و ادبی:** مگر: شاید، باشد که (قید)/ پیدا کند: مشخص سازد، آشکار کند. / تیز: شعله‌ور

۱۰- چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش...

**بازگردانی:** سودابه این گونه پاسخ داد که: «من در سخنان خود صادقم.»

۱۱- به پور جوان گفت شاه زمین که رایت چه بیند کنون اندرین؟

**بازگردانی:** کاووس به پسر جوانش گفت: نظر تو در این باره چیست؟ (چه دفاعی از خود داری؟)

**قلمرو زبانی و ادبی:** پور: پسر (پور جوان: سیاوش) / شاه زمین: کی کاووس / زمین: مجازا ایران یا جهان / مرجع ضمیر «این»: تهمت سودابه

۱۲- سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

**بازگردانی:** سیاوش چنین گفت که ای پادشاه، از شنیدن این تهمت، تحمل آتش دوزخ برایم آسان شد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** شهریار: پادشاه // «را» در مرا: حرف اضافه (برای من) // خوار: آسان، سهل // منظور از سخن: تهمت گناه کاری

۱۳- اگر کوه آتش بود بسپریم ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

**بازگردانی:** اگر کوه آتش در برابرم باشد، از آن می‌گذرم. اگر قرار بر عبور از میان این آتش باشد، این کار برایم آسان است (زمینه قهرمانی)

**قلمرو زبانی و ادبی:** بسپریم: طی کنم (سپردن [س/س/پ/پ]: طی کردن، پیمودن) // تنگ: منظور، میان دو کوه آتش است.

۱۴- پر اندیشه شد جان کاووس کی زفرزند و سودابه نیک پی

**بازگردانی:** کی کاووس از کار فرزند و همسر اصیل و نیک نژاد خود (!) بسیار نگران شد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** کی: پادشاه، عنوان پادشاهان سلسله کیانی مانند کعباد، کی خسرو... // نیک پی: خجسته، نیک نژاد، اصیل

۱۵- کزین دو گر یکی شود نابکار از آن پس که خواند مرا شهریار؟

**بازگردانی:** [کی کاووس با خود اندیشید که] اگر یکی از این دو نفر بدکار شناخته‌شود، بعد از این، چه کسی مرا پادشاه خطاب خواهد کرد؟!

**قلمرو زبانی و ادبی:** نابکار: گناهکار، بدکار / که (=چه کسی): ضمیر پرسش / مصرع دوم: استفهام انکاری / شهریار: پادشاه (مسند)

۱۶- همان به کزین زشت کردار، دل بشویم کنم چاره‌ی دل گسل

**بازگردانی:** همان بهتر که خود را از این کار زشت آسوده کنم (نظر کنکور: دوری کنم) و برای این اتفاق تلخ و دل‌آزار، چاره‌ای بیاندیشم.

**قلمرو زبانی و ادبی:** همان به: همان بهتر است (حذف «است» به قرینه معنوی) / زشت کردار: ترکیب وصفی مقلوب (کردار زشت)

دل‌شستن: کنایه از خود را رها کردن، دوری جستن / دل گسل: دل‌آزار، تلخ، ناگوار

۱۷- به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان

**بازگردانی:** (کی کاووس) از وزیر خواست تا به شتربان فرمان دهد که از دشت، صد کاروان شتر قوی‌هیکل بیاورد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** دستور: وزیر و مشاور / ساروان: شتربان / هیون: شتر قوی‌هیکل و درشت‌اندام / صد: نماد کثرت (صد کاروان: اغراق) /

ساروان و کاروان: جناس / کاروان: ممیز

۱۸- نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه

**بازگردانی:** به اندازه دو کوه، هیزم بر دشت روی هم گذاشتند و مردم بسیاری، دسته جمعی به تماشا ایستادند.

**قلمرو زبانی و ادبی:** دو کوه: اغراق / جهان: مجاز از مردم جهان؛ اغراق دارد. / نظاره شدن: تماشا کردن / همگروه: به اتفاق هم

۱۹- بدان گاه سوگند پرمايه شاه چنین بود آیین و این بود راه

**بازگردانی:** در آن زمان، راه و رسم پادشاه گرانمایه در تشخیص خطا کار از درستکار این گونه بود. (زمینه ملی)

**قلمرو زبانی و ادبی:** سوگند: راه و رسم تشخیص خطا کار از درست کار / گاه، شاه، راه: جناس / پُرمایه: گرانمایه، ارزشمند، باشکوه /

مایه: قدرت و توانایی / پرمايه شاه: ترکیب وصفی مقلوب (شاه پرمايه)

۲۰- وز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

**بازگردانی:** سپس کاووس به روحانی مشاور خود دستور داد که بر روی چوب، نفت سیاه بریزند.

۲۱- بیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند گفתי شب آمد به روز

**بازگردانی:** دویست مرد که کارشان افروختن آتش بود آمدند و آن قدر در هیزمها دمیدند که از دود غلیظ آن گویی در روز روشن، شب تاریک فرا رسید.

**قلمرو زبانی و ادبی:** آتش فروز: آتش فروورنده، روشن کننده آتش (صفت فاعلی مرکب مرخم) / دمیدند: فوت کردند / گفתי: انگار که، گویا (قید) /

شب آمد به روز: روز به شب تبدیل شد؛ کنایه از تاریک شدن هوا // شب و روز: تضاد // اغراق در میزان دود آتش

۲۲- نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه بر آمد پس از دود، زود

**بازگردانی:** با نخستین دمیدن، همه جا از دود سیاه شد و پس از آن، آتش به سرعت زبانه کشید

**قلمرو زبانی و ادبی:** نخستین دمیدن: ترکیب وصفی (نخستین: صفت شمارشی) / دود و زود: جناس / زبانه: شعله آتش / واج آرای: تکرار «ز»

۲۳- سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

**بازگردانی:** مردمی که در دشت بودند با دیدن چهره خندان سیاوش بسیار غمگین شدند و بر چهره خندان سیاوش گریستند.

**قلمرو زبانی و ادبی:** سراسر: قید / دشت: مجازاً مردم دشت / بریان: برشته، کباب شده / بریان شدن: بسیار غمگین و متاثر شدن (کنایه) /

مرجع ضمیر «ش»: سیاوش / «ش» در «خندانش»: مضاف الیه / بریان و گریان: جناس

**قلمرو فکری:** خندان بودن سیاوش به علت اطمینان از بی گناهی است و گریان بودن مردم نشان محبوبیت سیاوش است.

۲۴- سیاوش بیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر

**بازگردانی:** سیاوش در حالی که کلاهخودی طلایی به سر داشت، به نزد پدر آمد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** خود: کلاهخود، کلاه جنگی / زرین: طلایی (صفت نسبی)

۲۵- هشیوار و با جامه های سپید لبی پر زخنده دلی پر امید

**بازگردانی:** (سیاوش) در حالی که هوشیار بود و لباسهای سفید بر تن کرده بود بالبی خندان و دلی امیدوار به نزد پدر آمد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** هشیوار: هشیار، آگاهانه / هشیوار بود: خود را نباخته بود / پوشیدن جامه سپید کنایه از آمادگی برای مرگ (جنبه ملی)

۲۶- یکی تازی ای بر نشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه

**بازگردانی:** بر اسب عربی سیاه رنگی نشسته بود (آن قدر سریع می راند که) خاک نعلش به آسمان می رسید.

**قلمرو زبانی و ادبی:** تازی: عربی؛ در اینجا، مقصود اسب عربی است / برنشستن: سوار شدن / سیاه: صفت برای «تازی» / ماه: مجازاً آسمان /

مصراع دوم اغراق دارد / «ش» در نعلش: وابسته و وابسته از نوع مضاف الیه مضاف الیه / مصراع دوم کنایه از تندرو بودن اسب

۲۷- پراگنده کافور بر خویشتن چنان چون بود رسم و ساز کفن (زمینه ملی)

**بازگردانی:** همان طور که در رسم کفن کردن از کافور استفاده می کنند، سیاوش نیز بر خود کافور زده بود. (خود را برای مرگ آماده کرده بود)

**قلمرو زبانی و ادبی:** ساز کفن: ساختن و آماده کردن کفن / کافور: ماده ای خوش بو و سفیدرنگ که برای گندزدایی و کم کردن بو بر جسد مُرده می پاشند

۲۸- بدان گه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره، بردش نماز

**بازگردانی:** هنگامی که به نزد کاووس برگشت از اسب پیاده شد و در برابر او تعظیم کرد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** باز شدن: بازگشتن، مراجعت/ باره: اسب/ نماز بردن: تعظیم کردن، رعایت احترام و ادب

۲۹- رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید

**بازگردانی:** سیاوش، پدر را بسیار شرمگین و خجالت زده دید و دریافت که با او به نرمی و مهربانی سخن می گوید.

**قلمرو زبانی و ادبی:** شاه: شاخص // پرشرم و نرم: مسند // سخن گفتن نرم: مهربانانه سخن گفتن (کنایه و حس آمیزی) // شرم و نرم: جناس // مرجع «ش»: کی کاووس

۳۰- سیاوش بدو گفت انده مدار کزین سان بود گردش روزگار

**بازگردانی:** سیاوش به پدر گفت: غمگین نباش، این تقدیر ماست که با یکدیگر رودرو شویم. (باور به تقدیر بیانگر زمینه ملی حماسه است)

**قلمرو زبانی و ادبی:** بدو: به او / انده: مخفف انده / کزین سان: که از این گونه، بدین ترتیب / گردش روزگار: سرنوشت، قدیر

۳۱- سر پر زشرم و بهایی مراست اگر بی گناهم رهایی مراست

**بازگردانی:** وجودی شرمگین؛ اما والا و ارجمند دارم. اگر بی گناه باشم، حتما از این آتش رهایی می یابم. (زمینه ملی)

**قلمرو زبانی و ادبی:** سر: مجازاً «وجود» / بهایی: ارزشمند (صفت نسبی) / سر پر زشرم و بهایی: دو ترکیب وصفی / بهایی و رهایی: جناس

۳۲- ورایدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه (زمینه ملی)

**بازگردانی:** اگر چنانچه در این ماجرا گناهکار باشم پروردگار مرا زنده نخواهد گذاشت. (محافظت نمی کند)

**قلمرو زبانی و ادبی:** ورایدون که: اگر چنانچه / گناه: اسم جانشین صفت به معنی گناهکار / جهان آفرین: صفت فاعلی مرکب مرخم (آفریننده جهان)

مرجع ضمیر «م» در «جهان آفرینم ندارد نگاه»: سیاوش است و نقش دستوری آن مفعول ← جهان آفرین مرا نگاه نمی دارد.

۳۳- به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تیش

**بازگردانی:** به یاری خداوند نیکی بخش، از این کوه آتش هیچ ترس و نگرانی به دل راه نخواهم داد و از آن خواهم گذشت.

**قلمرو زبانی و ادبی:** نیکی دهش: نیکی بخش / کوه آتش: اضافه تشبیهی و اغراق / تیش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت (اهمیت املائی)

۳۴- سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت

**بازگردانی:** سیاوش اسبش را به تاخت درآورد بدون آن که از این آزمون غمگین شود، آماده نبرد با آتش شد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** سیه: منظور اسب سیاه / تنگدل نشدن: کنایه از غمگین نشدن / بساخت: آماده و مهیا شد. / بتاخت و بساخت: جناس

۳۵- ز هر سو زبانه همی بر کشید کسی خود و اسپ سیاوش ندید

**بازگردانی:** آتش از هر سو زبانه می کشید و دیگر کسی کلاهخود و اسب سیاوش را ندید. (بیانگر ارتفاع زیاد شعله های آتش است).

**قلمرو زبانی و ادبی:** خود: کلاهخود / همی بر کشید: ماضی استمراری کهن.

۳۶- یکی دشت با دیدگان پر زخون که تا او کی آید ز آتش برون

**بازگردانی:** جمعیت بسیاری با چشمانی پر خون منتظر بودند تا ببیند سیاوش کی از آتش بیرون می آید.

**قلمرو زبانی و ادبی:** دشت: مجاز از مردم حاضر در دشت / دیده پر خون بودن: کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه داشتن

۳۷- چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

**بازگردانی:** وقتی سیاوش را سالم دیدند، غوغایی برخاست که [یعنی] شاه نو (سیاوش) سالم از آتش بیرون آمد!

**قلمرو زبانی و ادبی:** غو: داد و فریاد، خروش / شاه نو: مجاز از سیاوش / غو و نو: جناس

۳۸- چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

**بازگردانی:** اسب و پیراهن سفید سیاوش طوری سالم از آتش بیرون آمد که انگار به جای آتش، از کنار گلستان گذشته است (یادآور ماجرای

حضرت ابراهیم است).

**قلمرو زبانی و ادبی:** قبا: نوعی لباس بلند مردانه / سوار: سوار کار / سمن: یاسمن، مجازا گل / گفتی: قید / سمن در کنار داشتن: کنایه از تازه و باطراوت بودن

۳۹- چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

**بازگردانی:** زمانی که بخشایش الهی در میان باشد. گرمی آتش و سردی آب با هم برابر می شوند. (تاثیرشان یکسان می شود).

**قلمرو زبانی و ادبی:** بخشایش: از جرم و گناه کسی گذشتن، عفو و آمرزش / پاک یزدان: یزدان پاک

۴۰- چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و زدشت

**بازگردانی:** وقتی (سیاوش) از آن کوه آتش به سلامت گذشت و وارد دشت شد، همه، فریاد شادی سردادند. (گذر از آتش: خرق عادت)

**قلمرو زبانی و ادبی:** کوه آتش: اضافه تشبیهی و اغراق / هامون: دشت / شهر و دشت: مجاز از مردم شهر و دشت

۴۱- همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گناه دادگر

**بازگردانی:** مردم به یکدیگر مژده می دادند که خداوند عادل، سیاوش بی گناه را عفو کرده است.

**قلمرو زبانی و ادبی:** یکی: نهاد / «را»: حرف اضافه به معنی «به» (دگر: متمم) // همی داد(=می داد): ماضی استمراری / بخشود: عفو کرد

۴۲- همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

**بازگردانی:** سودابه از شدت خشم موهای خود را می کند و می گریست و بر صورتش چنگ می زد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** همی کند و همی خست: ماضی استمراری / موی، آب، و روی: مفعول / آب: اشک یا عرق شرم / خست: زخمی کرد / موی و روی: جناس

۴۳- چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود نه آتش نه گرد و نه خاک

**بازگردانی:** وقتی سیاوش بی گناه به نزد پدر رفت، هیچ اثری از دود و آتش و گرد و خاک در او نبود.

**قلمرو زبانی و ادبی:** شد: رفت (فعل غیراسنادی) // پاک: ایهام دارد: ۱- تمیز و پاکیزه ۲- معصوم و بی گناه / پاک و خاک: جناس

۴۴- فرود آمد از اسب کاووس شاه پیاده سپهبد پیاده سپاه

**بازگردانی:** کاووس شاه و سپاهیان به احترام سیاوش از اسب پیاده شدند.

**قلمرو زبانی و ادبی:** واج آرایبی: تکرار «پ» // اسب: اسب (ابدال در نوشتار)

۴۵- سیاوش را تنگ در بر گرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت

**بازگردانی:** (کاووس) سیاوش را محکم در بغل گرفت و از رفتار بد خود شروع به عذرخواهی کرد.

**قلمرو زبانی و ادبی:** کردار بد: منظور سوءظن و بدگمانی است. / پوزش: عذرخواهی / اندر گرفتن: فعل آغازی است به معنی «شروع کردن»





## کارگاه متن پژوهی

## ◀ قلمرو زبانی:

۱- همان طور که می دانیم با روش های زیر، می توان به معنای هر واژه پی برد:

۱- قرار دادن واژه در جمله ۲- توجه به روابط معنایی واژگان

اکنون بنویسید با کدام یک از روش های بالا می توان به معنای واژه «اندیشه» در بیت های زیر پی برد؟

(الف) چو شب تیره کردد شبنون کنیم ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم (فردوسی)

از طریق روابط معنایی بین واژگان (اندیشه و ترس در اینجا مترادفند).

(ب) غلام عشق شوگانده این است بهر صاحب دلان رامیه این است (نظامی)

«اندیشه» در این بیت به معنای فکر و تدبیر است و معنای آن با قرار گرفتن در بافت جمله مشخص می شود.

(پ) چو بشید خسرو از آن شادگشت روانش ز اندیشه آزادگشت (فردوسی)

با توجه به روابط معنایی بین واژگان (اندیشه در این بیت به معنی غم و اندوه است و با واژه «شاد» رابطه معنایی «تضاد» دارد).

۲- بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید.

سرانجام گفت این از هر دو ان / نه کردم اول، نه روشن روان

◀ سرانجام (کاووس) گفت که دل (خاطر) من از شما دو تن آسوده نمی شود و روانم آرام نمی گیرد.

۳- به جمله های زیر توجه کنید:

او در مراغه رصدخانه ای بزرگ ساخت. (درست کرد)

از دشمن خود، دوست ساخت (به وجود آورد، پدید آورد)

آن نامدار، لشکری عظیم ساخت. (آماده کرد)

استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت (تنظیم کرد)

او با ناملایمات زندگی ساخت. (کنار آمد)

فعل «ساخت» در هر یک از جمله های بالا کاربرد خاصی دارد که با دیگری متفاوت است؛ پس واژه «ساخت» در هر یک از کاربردهایش، فعل دیگری است.

فعل های «گذشت» و «گرفت» در کاربردهای مختلف تغییر معنا می دهند. برای هر یک از معانی آنها جمله ای بنویسید.

گذشت: از رودخانه گذشت / از حق خود گذشت / روزگار او به ناکامی گذشت.

گرفت: دلم گرفت / دستش را گرفت / باران گرفت / لوله گرفت / خورشید گرفت.

## ◀ قلمرو ادبی:

۱- کنایه را در بیت های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

(الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی ← سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از آزمایش و امتحان کردن.

(ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت ← تنگ دل شدن: کنایه از غمگین شدن / سیه: کنایه از اسب سیاه

۲- دو نمونه «مجاز» در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

(الف) یکی دشت با دیدگان پر زخون که تا او کی آید ز آتش برون ← دشت: مجاز از مردم حاضر در دشت

(ب) سر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بیگناهم رهایی مراست ← مجاز از وجود

۳- برای هر یک از زمینه های حماسه، بیت متناسب از متن درس بیابید-

قهرمانی: اگر کوه آتش بود بسپر من / ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

خرق عادت: چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

ملی: چنین است سوگند چرخ بلند / که بر بی گناهان نیاید گزند

### ◀ قلمرو فکری:

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

چو او را بدید بر خاست غم که آمد ز آتش برون شاه نو

◀ وقتی مردم سیاوش را دیدند که از آتش، زنده و سلامت بیرون آمده است فریاد شادی سردادند.

۲- گذر سیاوش از آتش را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نمود زیان هر که نمرودی است گومی ترس از آن

◀ معنی: آتش برای ابراهیم زیانی نداشت. هر که مانند نمرود است بگو از آتش بترس. (می ترس: بترس، فعل امر)

◀ در هر دو بر این تاکید شده است که آتش، بی گناهان را نمی سوزاند. این خطا کاران هستند که باید از عذاب اخروی بترسند.

۳- نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط در متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

نمونه	بیت متن درس	مفهوم مشترک
ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست	سیاوش بدو گفت اندوه مدار کزین سان بود گردش روزگار	تقدیر گرایی، باور به قضا و قدر
گریز از کفش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ	سیاوش چنین گفت کای شهریار دوزخ مرا زین سخن گشت خوار	ترجیح مرگ بر زندگی ننگین

### چند نمونه پرسش دیگر از قلمرو فکری درس:

(۱) زمینه هایی را که نشان دهنده ی حماسی بودن گذر سیاوش از آتش است بیان کنید. (با توجه به درآمد)

۱- داستانی بودن ۲- قهرمانی سیاوش ۳- خرق عادت: گذر سیاوش از آتش و سالم بیرون آمدن ۴- زمینه ملّی: رسم تشخیص گناهکار از بی گناه

۲) فردوسی، آماده شدن سیاوش را برای گذر از آتش چگونه توصیف می کند؟

کلاه خود طلایی بر سر نهاده بود / امیدوار و خندان بود / کفن پوشیده بود و بر اسب تندروی عربی سوار شده / کافور به خود مالیده و آماده مرگ شده بود.

۳) عکس العمل مردم در هنگام رفتن سیاوش به سمت آتش چه بود؟

تمام مردم غمگین شدند؛ بر سیاوش گریستند و فریاد و فغان سر دادند و افسرده شدند.

۴) نمونه ای از مبالغه های زیبای فردوسی را در متن پیدا کنید.

یکی تازای برنشسته سیاه / همی خاک نعلش بر آمده به ماه

۵) مفهوم عبارت «که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار» چیست؟

عبور از آتش دوزخ برای من در مقابل تهمتی که به من نسبت داده شده است، آسان است.

۶) سیاوش در چه صورت خود را نجات یافته می داند؟

سالم از آتش بگذرد.

۷) با توجه به درس، شخصیت کاووس شاه را چگونه می یابید؟

بی ثبات / نداشتن اقتدار / خیره سر / متزلزل



## گنج حکمت: در جوانمردی کوش، ص ۱۰۸

۱- یکی را از ملوک عَجَم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کُرْبَت جورش راه غربت گرفتند.

**بازگردانی:** در مورد یکی از پادشاهان ایرانی حکایت می کنند که اقدام به دست اندازی بر مال مردم کرده بود و در حق آن ها ظلم می کرد تا جایی که مردم از مکر و فریب کارهای او راه مهاجرت در پیش گرفتند و از اندوه ستم و عذاب او راهی دیار غربت شدند.

**قلمرو زبانی:** ۱- یکی را (=از یکی): یکی: متمم ۲- ملوک: جمع مَلک، پادشاه ۳- عَجَم: غیر عرب، ایرانی (ملوک عجم: شاهان ایرانی) ۴- تطاول: تجاوز، ظلم، درازدستی (دست تطاول: اضافه اقترانی) ۵- رعیت: عموم مردم، مردم زیردست ۶- جور: ستم ۷- حذف فعل «بود» بعد از «آغاز کرده» به قرینه لفظی ۸- مکاید: جمع مکیده و مکیدت، مکرها، حيله‌ها، کيده‌ها ۹- مکاید فعلش: مکرهای که در کارهای او بود. ۱۰- به جهان برفتند: به گوشه‌ای از عالم گریختند (مهاجرت کردند). ۱۱- کُرْبَت: غم و اندوه ۱۲- کربت جور: اندوه ظلم و ستم

**قلمرو ادبی:** سجع: «رعیت / اذیت» و «دراز / آغاز»، «برفتند / گرفتند» / غربت و کربت: جناس

۲- چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

**بازگردانی:** چون جمعیت کم شد، از درآمد کشور کاسته شد و خزانه خالی ماند و دشمنان فشار آوردند

**قلمرو زبانی:** ۱- ارتفاع: محصول زراعت ۲- ولایت: سرزمین، کشور ۳- ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای کشور ۴- خزانه: گنج‌خانه

۳- هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گودر ایام سلامت به جوانمردی کوش

**بازگردانی:** هر کس می خواهد در روزهای سختی به فریاد او برسند، به او بگو در ایام خوشی، جوانمرد و بخشنده باش.

**قلمرو ادبی:** ۱- روز مصیبت و ایام سلامت: تضاد ۲- فریادرس: یاور، دستگیر (صفت فاعلی مرکب مرخم)

۴- بنده حلقه به گوش، ارنوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

**بازگردانی:** بنده مطیع هم اگر محبت نبیند از تو می گریزد؛ پس تا می توانی لطف کن که با لطف، بیگانه هم مطیع و فرمانبردار می شود.

**قلمرو زبانی:** ۱- نواختن: مورد لطف قرار دادن ۲- حلقه به گوش: بنده زر خرید، کنایه از مطیع و فرمانبردار ۳- لطف دوم: تکرار

۵- باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال ملک ضحاک و عهد فریدون.

**بازگردانی:** اتفاقاً یک بار در مجلس او، از شاهنامه، ماجرای نابودی سلطنت ضحاک و دوران فرمانروایی فریدون می خواندند.

**قلمرو زبانی:** ۱- باری: یک بار ۲- به مجلس او در: دو حرف اضافه برای یک متمم ۳- همی خواندند: ماضی استمراری قدیم ۴- زوال: نابودی

۶- وزیر، مَلک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و مَلک و حَشَم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟»

**بازگردانی:** وزیر از پادشاه پرسید: آیا هرگز می توان فهمید که فریدون با آن که ثروت و بزرگی و لشکر نداشت، چگونه به سلطنت رسید؟

**قلمرو زبانی:** ۱- مَلک را: از ملک ۲- هیچ: قید پرسش ۴- مَلک: سرزمین، پادشاهی، بزرگی ۵- حَشَم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان

فرمانروا ۶- مقرر شدن: برقرار شدن، برپاشدن، مسلم شدن، قرار یافتن، معین گردیدن

۷- گفت: «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.»

**بازگردانی:** گفت: «همان گونه که شنیدی عده‌ای از مردم، متعصبانه دور او جمع شدند و از او حمایت کردند تا به پادشاهی رسید.»

**قلمرو زبانی:** ۱- تعصب: دشمنی یا طرفداری بیش از حد معمول ۲- به تعصب: به حمایت و جانبداری ۳- مَر: از ادات تأکید مفعولی در قدیم

۸- گفت ای مَلک، چون گرد آمدن خلق، موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی، مگر سِر پادشاهی نداری؟

**بازگردانی:** وزیر گفت: ای پادشاه اگر جمع شدن و حمایت مردم موجب حکومت کردن است پس چرا مردم را با ستم خود پراکنده می کنی؟ مگر قصد پادشاهی نداری؟

**قلمرو زبانی:** ۱- پریشان کردن: پراکنده و متفرق کردن و از خود دور ساختن ۲- مگر: قید تأکید است به معنی همانا

**قلمرو ادبی:** ۱- سر: مجاز از فکر و اندیشه، قصد ۴- سِر پادشاهی داشتن: کنایه از خیال و اندیشه پادشاهی داشتن

۹- ملک گفت: «موجب گردآمدن سپاه و رعیت چه باشد؟»

**بازگردنی:** پادشاه گفت: چه چیزی باعث جمع شدن مردم برای حمایت از پادشاه می شود؟

۱۱- گفت: پادشاه را کرم باید تا برو گردآیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.

**بازگردنی:** وزیر گفت: پادشاه باید بخشنده باشد تا مردم دور او جمع شوند و باید مهربانی و گذشت داشته باشد تا در پناه دولت او آسوده و در امان باشند؛ ولی تو هیچ کدام از این دو را نداری.

۱۲- نکند جورپیشه سلطانی که ز گرگ نیاید چوپانی

**بازگردنی:** ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند.

**قلمرو زبانی:** ۱- جورپیشه: ستمگر ۲- «ی» در «سلطانی» و «چوپانی»، یای مصدری است. (سلطنت کردن و چوپانی کردن)

**قلمرو ادبی:** بیت اسلوب معادله دارد (مصراع دوم مصداقی برای مصراع اول است).

۱۳- پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار مُلک خویش بکند

**بازگردنی:** پادشاهی که بنای ظلم می گذارد حکومت خود را نابود و ویران می کند.

**قلمرو زبانی:** ۱- طرح افکندن: بنا نهادن ۲- طرح ظلم افکندن: ظلم را بنا نهادن، باعث گسترش ظلم شدن

**قلمرو ادبی:** ۱- دیوار مُلک: اضافه استعاری

ادبستان